

در آلمان

جنبش دانشجویی 68

اکنون در کجا قرار گرفته؟

ترجمه و تلخیص احمدزاده

گفتگوی خبرنگار مجله NIN چاپ بلگراد- پایتخت یوگسلاوری سابق- با پرفسور آلمانی "برند رابل" یکی از رهبران جنبش وسیع دانشجویی 1968 در آلمان غربی آن زمان. س- سیاست آلمان را چه طور می توانید تعریف کنید؟

ج- دیکتاتوری دموکراتیک. رشوه خواری، کلاه برداری از دید رسانه های گروهی مخفی نمی ماند. گروهی که سوار قدرت شده اند به آرامی و با قاطعیت دستا وردهای دموکراسی را نابود می کنند. میان احزاب سیاسی تفاهم واقعی وجود ندارد. برای توده مردم ریتوال (مراسم دینی) و نمایش سیرک موجود است. مثلاً مذاکرات بوندس تاک (مجلس آلمان) در تلویزیون به نمایش گذاشته می شود. در این مذاکرات مسائل اجتماعی مطرح می شود. مردم در انتخابات شرکت می کنند اما در عمل هیچ چیز تغییر نمی کند. دو حزب بزرگ (سوسیال دموکرات و دموکرات مسیحی) خود را به رأی دهندگان می فروشند، مانند یک مارک معروف تلویزیون و اتومبیل. کوتاه سخن: در برابر رأی دهنده مسئله مربوط به سونی و یا فیلیپس، فولکسواگن و یا پژو مطرح میشود.

س- شما ادعا می کنید که کشورهای اروپائی حق حاکمیت را از دست داده اند، آنها دولت های وابسته از واشنگتن هستند. این ادعا بویژه درباره آلمان صادق است؟

ج- این را برژینسکی نیز اذعان نمود. آمریکا با تکیه به برتری اقتصادی، مالی، نظامی و فنی خود تلاش میکند نه تنها طرز زندگی، ساختار سیستم مصرفی، بلکه فرهنگ صنعتی را نیز بر آن اضافه کند. هدف عمده تمدن آمریکا نابود کردن تمدن سنتی اروپا است. آمریکا می کوشد تمدن قدیمی آسیایی را قبل از همه تمدن چین، هندوستان و ژاپن را از بین ببرد. همه اشکال تمدن را همتراز نماید. زمانیکه واشنگتن درباره پایان تاریخ حرف می زند، میل دارد بگوید که او برنامه ریزی می کند تا هژمونی آمریکا را ابدی کند. س- اینکه غیر ممکن است.

ج- البته. هئیت حاکمه آمریکا میل ندارد زحمت گفتگو و نقد تمدن را به عهده بگیرد، تنها لفاظی، تبلیغات و تصاویر محصولات جدید خود را عرضه می کند که در آن ها لحن بیطرفی غیر سیاسی در آن مسلط است. در اقیانوس های جهان دهها کشتی های هواپیمابر پرسه میزند. تنها آمریکا است که میتواند به خود اجازه این اندازه تفریح دریائی را بدهد، اما تاریخ نشان داده است که هیچ یک از قدرت جهانی نمی تواند برای ابد قدرت نمائی کنند.

س- بر گردیم به اروپای بعد از ۱۹۴۵ که حق حاکمیت خود را از دست داد

ج- جنگ جهانی اول آغازگر این مسئله شد. در آن زمان انگلیسها و فرانسوی ها از آمریکا لوازمات نظامی، گندم و ماشین در یافت کردند. بانکهای آمریکا برای خرید این کالاها وام در اختیار این دولتها گذاشتند. آنتانت به بانکها و دولت آمریکا مقروض شد. این بدهی بعد از ۱۹۱۸ فاکتور عمده ای بود برای نفوذ بر اروپا. بعد از ۱۹۱۸ آلمان شکست خورده نیز در صف بدهکاران بانکهای آمریکا قرار گرفت. .. قرار داد ورسای ۱۹۱۹ در اروپا نظم نوین بوجود آورد.

س- باز پروری آلمان چطور عملی شد؟ روند از بین بردن خصوصیات ملی آلمانها (غیر ملی کردن) به چه شکل تظاهر می کرد؟

ج- بعد از شکست نظامی آلمان در ۱۹۴۵ نیروهای اشغالگر آمریکائی دیدارها و جلسات مشورتی تشکیل دادند. در این جلسات و ملاقاتها، سوسیولوگها، پیسیکولوگها، اقتصاد دانان، آنترپولوگها (مردم شناسان) شرکت می کردند. در این جلسات تعداد زیادی از یهودیهای آلمانی، مهاجرین آلمانی سوسیال دموکرات مقیم آمریکا شرکت میکردند.

موضوع اصلی عبارت از این بود که چطور باید مسئله آلمان حل شود؛ در حدود دو هزار دانشمند درباره این مسئله مشغول تحقیقات بودند. سازمان خدمات استراتژیک تحت نظارت فرماندهی نظامی آمریکا این تحقیقات را رهبری میکرد. این سازمان موظف بود سیستم اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی آلمان شکست خورده را دقیقاً تشریح کند... تأثیر گذاری دراز مدت و آشنگتن بر آلمان هدف این آنالیز را تشکیل میداد. در عین حال میان دانشمندان در این مورد اختلاف نظر بوجود آمد.

س- در این تقابل چه کسی نقش مهم ایفا نمود؟

ج- در مورد قبول کورکورانه مدل آمریکائی، دو فیلسوف (ماکس هوکهایمر و تئودور آدورنو) نقش چشم گیر دارند. آنها بر این نظربودند که دیکتاتوری توتالیتار دوران نازیسم در آلمان با خصوصیات ملی آلمانها سازگار نبود. در آمریکا دیکتاتوری دموکراتیک شکل گرفته است. آمریکا توانست از مناقشه میان سازمانهای اجتماعی و طبقات اجتماعی کنار بماند. برای اینکه آنها جزء جدائی ناپذیر کارگردانی شدند. ما به جای رویارویی طبقات در آمریکا مصرف کنندگان را داریم. کولکتیویزم وجود ندارد. تنها فرد جدا از هم وجود دارد. می خرد و مصرف می کند. برای راضی ساختن مصرف کننده همه صنعت رسانه های گروهی (رکلام بازار ورزش و شوبیزنس) بکار گرفته شده است. بدین ترتیب تک تک افراد تحت نظارت قرار گرفته اند. بسیج توده ای مردم در جامعه آمریکا مؤثر تر اجرا می شود. زیرا برخلاف رژیم نازی در آلمان در اینجا اعمال زور از جانب دستگاه دولتی ضرورت خود را از دست داده است. ارزش تأثیر گذاری رکلام ایده آل هر شهروند آمریکا است.

س- این موضع گیری هربرت مارکوزه است که در سال ۱۹۶۸ ایدیولوگ ملی جنبش دانشجویی بود.

ج- مارکوزه میگفت: نظم نازی ها از ویژگی های ملت آلمان بر نمی خاست. بلکه نتیجه منطقی جامعه رشد یافته ای صنعتی است. دیکتاتوری نازیها و هژمونی آمریکا، این، به آن معنی نیست که دو سیستم اجتماعی با همدیگر در حال ستیز بودند بلکه بمعنی موجودیت دو سیستم حاکم اوتاریتار در دو شکل متفاوت است. هیتلر توده ها را بوسیله سازمان دهی رژه های نظامی بسیج می کرد. تیپ آمریکائی دموکراسی، بشکل کاملتر و مؤثر تر کار می کند. بوسیله رکلام تلویزیون، مسابقه های ورزش، دسپلناتاکلها توده های مردم را بسیج می کند و توده به تماشاگر بی نام و نشان تنزل می یابد.

س چه کسی را میتوان ایدیولوگ این کانسیپیسیون دانست که درباره پروژه باز پروری آلمانها با هورکهایمر، آدورنو و مارکوزه مخالفت میکرد؟

ج- این گروه دانشمندان را تالبوت پارسونس رهبری می کرد. به نظر او جامعه آمریکا نتیجه همگرایی ایده ای بارور دموکراسی و نهاد دموکراتیک است. بر خلاف آلمانها، جامعه آمریکا امکان یافت نیروهای ارتجاعی را با موفقیت کنار بزند. بدین سبب آمریکا توانست رشد دینامیک دموکراسی سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را تأمین کند. این بدین معنی است که دموکراسی آمریکائی میتواند نمونه ای برای اروپا باشد. سوسیولوگها، سیاست شناسها، کارشنان در رشته مواصلات و روانشناسان موطف بودند، وضعیت جامعه را دقیقاً تحلیل کنند. درباره پیدا شدن نارضائی در میان مردم حکومت صاحبان ثروت را بموقع در جریان بگذارند. بدین ترتیب دانشمندان به آکومولاتور (ذخیره) نامرئی کنترل و هژمونی سیستم مبدل میشوند. آنها معتقدند که قادر هستند بحرانها را پیش بینی کنند. بدین جهت حاکمیت موجود

نباید برای فردای خود ناراحت باشد. دانشمندان باید در ادارات دولتی، در وزارتخانه ها، در اداره پلیس، در احزاب سیاسی، در ارتش، در سازمانهای اطلاعاتی کار کنند. دانشمند موظف است مخالفین سیستم را کشف کند. بعد آنها را قانع کند که مبارزه آنها در با عدم موفقیت روبرو است. در یک کلام هر نوع مقاومت در برابر سیستم موجود آمریکا بی معنی است. اگر دانشمندان دولتی نتوانند مخالفین را قانع کنند، تهدید و خبر چینی را راه بیاندازند. در آلمان بعد از جنگ این نقش را یورکن هابرماس فیلسوف بازی کرد.

س- امروز مفهوم چپ؛ و راست؛ چه معنی پیدا میکند؟

ج من به اعتقادات دوران جوانیم صادق مانده ام. من عوض نشده ام. چپ ها در سال ۱۹۶۸ نیروی قدرتمندی در خیابانهای برلین بودند، با صدای بلند از هوشی مین و چه گوارا نام می بردند. قطع کردن بمباران ویتنام را می طلبیدند. اکنون بخشی از آن چپ دانشجویی جزئی از دستگاه دولتی شده است. انتقاد از امپریالیزم انگلوساکسون ها و یا استناد به عادات و رسوم سنتی آلمان را عمل تحریک آمیز و غیر دموکراتیک و یا نیروهای حامی فاشیستها معرفی میکنند(نگاه کنید به مواضع حزب سبزها و سوسیال دمکرات های آلمان) آنها از بمباران صربستان و عراق حمایت کردند، در ردیف مدافعین امپریالیزم آمریکا قرار گرفتند...

س- شهر اروپائی بلگراد با چه منطقی بمباران شد؟

ج- جنگ آمریکا علیه صربستان جنگی بود علیه روسیه. تاکنون من نفهمیدم که آلمان چطور شد برای جنگ علیه صربستان جلب شد. ما علیه روسیه جنگ خونین راه انداختیم. حالا زمان آن رسیده است که باید با روسیه همکاری دراز مدت را در پیش بگیریم. آلمان می بایست خواست آمریکا را رد میکرد. در عین حال، ما قانون اساسی خود را پا گذاشتیم زیرا جنگ در خارج از مرز را این قانون ممنوع نموده است.
(سایت فرقه دمکرات آذربایجان)

راه توده 176 12.05.2008